

فصل نامه علمی - پژوهشی پژوهش نامه‌ی تاریخ اسلام

سال پنجم، شماره هفدهم، بهار ۱۳۹۴

صفحات ۱۳۱ - ۱۵۶

واکاوی عملکرد سیاسی - نظامی احمدشاه درانی و پیامدهای آن^۱

جواد موسوی دالینی*

چکیده

احمدشاه درانی (۱۱۳۴ - ۱۱۸۶ ق/ ۱۷۲۲ - ۱۷۷۲ م) - پایه‌گذار سلسله درانی - از خلأ قدرتی که با قتل نادرشاه پدید آمد، بهره برد. وی با پشتیبانی قبایل پشتون و تشکیل لویی جرگه، تصرف خزانه نادرشاه و نابسامانی سلطنت گورکانیان هند فرصت یافت دولت نوپای درانی را استحکام بخشد. در همین راستا، شاه ابدالی با ایجاد وحدت سیاسی، تشکیلات لازم را برای افغانستان مستقل فراهم کرد و به نام خود سکه زد. احمدشاه ذوق ادبیات و شعر نیز داشت و از این حیث به سلاطین گورکانی هند شبیه بود. یافته‌های پژوهش حاکی از این است که احمدشاه در آغاز، اندیشه جدا ساختن افغانستان از ایران را در سر نمی‌پرورانید و می‌خواست همچون پادشاهان سلسله‌های مختلف بر تمامی یا بخشی از قلمرو تاریخی ایران حکمرانی کند؛ اما وجود شرایط خاص سیاسی و اجتماعی، بعدها او را به راهی کشانید که سرانجام آن، چیزی جز جدایی افغانستان و ایران از یکدیگر نبود. افزون بر این، عملکرد سیاسی و نظامی و مرگ احمدشاه برای انگلیسی‌ها که در حال افزایش نفوذ خود در هند بودند، فرصتی مطلوب ایجاد کرد. نوشتار حاضر بر آن است که ابتدا به معرفی اجمالی ابدالی‌ها، مراحل قدرت‌گیری احمدخان درانی و الگوگیری وی از نادرشاه افشار در کسب مشروعیت را مورد تبیین و تحلیل قرار دهد؛ سپس تلاش شاه درانی را برای تصرف ایران و هند و پیامد عملکرد وی در حملات متعدد به هندوستان واکاوی کند. این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای سامان یافته است.

کلیدواژگان

افغانستان، ابدالی، نادرشاه، احمدشاه درانی، هند.

۱. تاریخ دریافت ۹۳/۰۸/۱۰؛ تاریخ پذیرش ۹۳/۱۲/۱۷.

* استادیار دانشگاه شیراز، گروه تاریخ، شیراز، ایران. javad_shirazu@yahoo.com

مقدمه

تاریخ افغانستان^۱ - که همه یا بخش اعظم آن در ادوار مختلف تاریخی در زمره ولایات ایران به شمار می‌آمد - را ذیل تاریخ ایران و عنوان‌های مستقل مربوط به سلسله‌های حکومتی ایران همچون طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، غوریان، سلجوقیان، آل‌کرت، تیموریان، صفویان، افشاریان و ولایات و شهرهایی مانند خراسان، بلخ، مرو، طخارستان، قندهار، کابل، هرات و... می‌توان دید.

پیش از احمدشاه درانی، دو قبیله غلجایی (غلزایی) و ابدالی (درانی) در بخش‌هایی از سرزمین افغانستان امروز به تأسیس دولت‌هایی مستقل پرداختند. سلطنت غلزایی که در افغانستان به «پادشاهی هوتکیان» معروف است، در سال ۱۱۲۱ق/ ۱۷۰۹م توسط میرویس، رئیس قبیله هوتک - که شاخه‌ای از قبایل غلزایی است - با قیام غلزیان در قندهار بنیان نهاده شد و پسر وی، محمود افغان در سال ۱۱۳۵ق/ ۱۷۲۲م تا اصفهان پیش آمد و صفویان را برانداخت؛ اما دیری نپایید که نادرشاه افشار، غلزیان را سرکوب کرد و بار دیگر ولایات ایرانی شرق خراسان به پیکره ایران پیوست (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۰۱).

دیگر حکومت افغانان، ابدالیان هرات بودند که از سال ۱۱۳۰ق/ ۱۷۱۸م در آن‌جا قدرت داشتند؛ اما این حکومت نیز در سال ۱۱۴۴ق/ ۱۷۳۱م به دست نادرشاه افشار برافتاد. با فتح قندهار بسیاری از سران قبایل افغان از جمله احمدخان و ذوالفقارخان، پسران محمدزمان‌خان ابدالی در سپاه نادر به خدمت گماشته شدند. محمدزمان‌خان و

۱. کهن‌ترین مأخذ فارسی موجود که در آن از افغانان یاد شده، کتاب *حدود العالم* (نگاشته ۳۷۲ق/ ۹۸۲م) است. در این کتاب، در شرح ده سول چنین آمده: «دهی است بر کوه با نعمت و اندرو افغانانند.» و همچنین در توصیف شهر بنهار نیز از افغانان نام برده شده است (گمنام، ۱۳۴۰: ۷۱-۷۲). در *تاریخ بهمنی* به لشکر سلطان محمود غزنوی، هنگام حمله به تخارستان اشاره گردیده و نوشته شده است که در آن، سپاهیان هندی، خلج و افغان حضور داشتند (عتبی، ۱۳۵۷: ۲۸۵). در میان مأخذ نسبتاً کهن، بیش از همه، نام افغان و افغانیان و افغانستان با جزئیات و به تفصیل در *تاریخ‌نامه هرات* سیفی هروی آمده است. سیفی ضمن گزارش رخداد‌های سده‌های ۷ و ۸ق/ ۱۳ و ۱۴م به تکرار از افغانان و دقایق احوال و اخلاق جنگجویان و فرمانداران آنان و قلعه‌هایشان با شرح استحکامات و تدابیر دفاعی‌شان یاد کرده است (سیفی هروی، ۱۳۶۲).

ذوالفقارخان هریک مدتی ریاست حکومت ابدالیان هرات را بر عهده داشتند، اما پس از فتح قندهار از سوی نادرشاه، احمدخان به حکومت آنجا گماشته شد (گلستانه، ۱۳۴۴: ۱۰۵).

با قتل نادرشاه و تشکیل حکومت سلسله درانی توسط احمدشاه، برای نخستین بار افغانستان به عنوان واحدی سیاسی مستقل در تاریخ مطرح شد. اگرچه اسناد و مدارک، بیانگر این واقعیت است که خود او هیچگاه قلمرو حکومتی اش را افغانستان نخواند و از نام خراسان برای نام‌گذاری متصرفات خود استفاده کرد (فرهنگ، ۱۳۷۴: ج ۱، ۲۰)، اما اقدامات او سبب شد در تاریخ از او به عنوان بنیان‌گذار سنگ بنای جدایی افغانستان از ایران یاد شود.

پرسش پژوهش حاضر، این است که رویکرد احمدشاه به ایران پس از قتل نادرشاه چگونه بود؟ چه عواملی باعث موفق نشدن احمدشاه درانی در تصرف نواحی غربی (ایران) شد و وی برای رفع ناکامی یاد شده چه اقداماتی انجام داد؟

فرضیه‌ای که در پی سوال مطرح می‌شود این است که وجود حکومت‌هایی همچون بازماندگان نادر در خراسان، خوانین قاجار در شمال و امرای زندیه در جنوب ایران از یک سو و استقرار پایگاه اجتماعی و هسته فعالیت‌های نظامی احمدشاه در شرق ایران و تکیه وی بر نظام اقتصادی و اجتماعی جامعه قبیله‌ای افغان از سوی دیگر، به نخستین پادشاه درانی اجازه نداد بتواند در غرب متصرفاتش پیشرفت‌هایی درخور توجه داشته باشد. شاه درانی به همین دلیل کوشید ناکامی‌های خود را در غرب با حمله به هند و تصرف مناطقی از قلمرو حکومتی گورکانیان جبران سازد. ناکامی احمدشاه در سلطه بر تمامی خاک ایران، این تصور را در ذهن برخی مورخان - به‌ویژه مورخان افغان - ایجاد کرد که هدف اصلی وی، به استقلال رساندن جامعه افغانان از ایران بوده است.

افزون بر این، از جمله پرسش‌های دیگری که نوشتار حاضر در پی پاسخ‌گویی به آنهاست، عبارت‌اند از:

- روش الگوگیری احمدشاه درانی از نادرشاه افشار برای کسب مشروعیت قدرت را چگونه می‌توان تحلیل و تبیین کرد؟

- عملکرد احمدشاه درانی در هند چه پیامدهایی برای سرزمین یادشده در

پی داشت؟

تاکنون از عملکرد و اقدامات احمدشاه ابدالی برای رهبری افغان‌ها، مطالبی درخور توجه نگاشته نشده است. در این پژوهش تلاش می‌شود گزارشی منسجم، منظم و مبتنی بر نقد منابع از مراحل اقدامات وی ارائه گردد.

تبارشناسی ابدالی‌ها

سپاه نادرشاه افشار ترکیبی مختلط از ایلات گوناگون بود که حول محور شخص فرمانده انسجام یافته بودند. ابدالی‌های افغان، از جمله طوایف موجود در اردوی نادرشاه به شمار می‌رفتند.

ابدالی^۱ قبیله معروف افغان بودند که حکومتی مستقل در هرات بنیان نهادند و اخلاف آنان پس از تأسیس دولتی جدید در افغانستان، بیش از دو قرن بر آن کشور حکومت کردند. ابدالیان نام ابدالی را از نیای بزرگشان، ابدال بن ترین بن شَرخون (شرف‌الدین) بن سرّه بن قیس گرفته‌اند (هروی، ۱۳۸۲: ۵۴۸ - ۵۵۶). درباره نام ابدال و زمان زندگی او نمی‌توان نظری قاطع ابراز داشت؛ اما بر اساس روایتی دیگر، ابدال را لقبی می‌دانند که خواجه ابواحمد ابدال چشتی (م ۳۵۵/ق ۹۶۶م) از راه مهربانی به نیای ابدالیان داده است (وکیلی فوفلزایی، ۱۳۴۶: ج ۱، ۲۲). برخی پژوهش‌گران، نام اصلی ابدال را محمد عارف سره بنی‌قندهاری ذکر می‌کنند (همو: ۲۱) و عده‌ای دیگر از عارفی با نام «شیخ المشایخ عارف ترین اودل» (متولد ۹۷۴/ق ۱۵۶۶م) سخن می‌گویند (هروی، ۱۳۸۲: ۷۶۰-۷۶۱). به طور کلی در منابع موجود، میان «عارف ترین اودل» و «ابدال بن ترین بن شَرخون» - نیای ابدالیان - نمی‌توان پیوند و ارتباطی یافت. برخی نیز نام ابدالی را آن‌قدر کهن دانسته‌اند که آن را با هپتل‌ها^۲ و هیاطله ارتباط داده‌اند (نیر، ۱۳۴۳: ۷۰-۸۱)؛ اما چنان‌که لکه‌هاری نیز به این موضوع اشاره کرده است، هیچ‌یک از این روایات را نمی‌توان به درستی پذیرفت (لکه‌هاری، ۱۳۴۳: ۱۱۰).

قبیله ابدالی به هفت خاندان یا قبیله کوچک‌تر تقسیم شده است؛ پوپلزایی

۱. منسوب به ابدال؛ به تلفظ افغانان اودال یا اودل.

۲. Hephthals.

(فوفلزایی)، بارکزایی، علیزایی، نورزایی، اسحاقزایی، آچکزایی و آلیکوزایی (آلکوزایی). خاندان‌های سدوزایی (شاخه‌ای از پوپلزایی) و محمدزایی (شاخه‌ای از بارکزایی)، دو خاندان سلطنتی افغانستان را تشکیل می‌دادند (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۳۰).

ابدالیان تا اوایل قرن ۱۷م/ ۱۱ق به صورت مستقل زندگی می‌کردند و چون از آزار ازبکان به ستوه آمدند، خراج‌گذاری حکومت صفویه را پذیرفتند که در مقابل دشمنان از آنان حمایت شود (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۱۹).

درباره انتقال ابدالی‌ها به هرات، دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. گریگوریان می‌نویسد:

شاه عباس صفوی (۱۰۳۸-۹۷۸ق / ۱۵۷۱-۱۶۲۹م) که درصدد تضعیف این قبیله نیرومند بود، گروه بزرگی از آنان را از قندهار به هرات منتقل ساخت. (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۴۴)

اما لکهارت احتمال می‌دهد ابدالی‌ها بر اثر فشار غلجاییان به اطراف هرات کوچ کرده باشند (لکهارت، ۱۳۴۳: ۱۱۰-۱۱۱).

شاه عباس اول در سال ۱۰۰۶ق/ ۱۵۹۷م شخصی به نام سدو، از طایفه پوپلزایی را به سرکردگی آنان گماشت و وی را امیر افغان‌ها لقب داد (وکیلی فوفلزایی، ۱۳۴۶: ج ۱، ۲۲). این کار به سدو امکان داد قبیله خود را از زیر سلطه غلجاییان آزاد سازد (لکهارت، ۱۳۴۳: ۱۱۰-۱۱۱). از این‌رو جانشینان وی، بعدها به سدوزایی معروف شدند (وکیلی فوفلزایی، ۱۳۴۶: ج ۱، ۲۲). ابدالی‌ها به نشانه حق‌شناسی نسبت به شاه ایران، او را در ۱۰۳۱ق/ ۱۶۲۲م در محاصره قندهار علیه گورکانیان یاری کردند. شاه‌عباس در ازای این خدمت به سدو، لقب سلطان داد (لکهارت، ۱۳۴۳: ۱۱۰-۱۱۱). بنابراین پس از او دیگر سرداران ابدالی نیز از جانب شاهان صفوی لقب سلطانی داشتند.

احمد خان بر نردبان ترقی

احمدخان ابدالی، فرزند محمدزمان‌خان از شاخه سدوزایی قبیله ابدالی و حاکم هرات و مادرش زرغونه از قبیله الیکوزایی بود (قدوسی، ۱۳۳۹: ۴۳۸). گفتنی است در سال ۱۱۳۳ق که محمدزمان‌خان در درگیری‌های قبیله کشته شد، خانواده‌اش مجبور به

ترک هرات شدند (حسینی، ۱۹۷۴: ۳۱-۳۲). بنا به روایتی دیگر، هنگامی که محمدزمان خان هرات را آشفته دید، همسر باردار خود را به مولتان نزد مادر خود فرستاد و احمد در همان جا چشم به جهان گشود؛ اما مدتی پس از تولد و در ایام جوانی، به برادر بزرگ‌تر خود ذوالفقارخان - حاکم هرات - پیوست (کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۹).

در آستانه ظهور طهماسب قلی خان (نادرشاه افشار)، احمدخان و ذوالفقارخان، از ترس نادرشاه به حسین‌خان غلزایی (غلجایی) - حاکم قندهار - پناهنده شدند؛ اما حسین‌خان از حضور آنان بیمناک شد و ذوالفقارخان و برادران وی - علی‌مردان‌خان و احمدخان - را به زندان افکند (همو: ۱۱).

نادرشاه در سال ۱۱۵۰ قمری قندهار را گشود و غلزایی‌ها را از آنجا برانداخت. در همین مقطع احمدخان و برادرش نیز از اسارت آزاد کرد و به مازندران فرستاد (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۰۲؛ درانی، ۱۲۹۸: ۱۲۱). بنا به روایتی دیگر، نادرشاه به سبب بیم از شورش ذوالفقارخان، وی و نزدیکانش را در اردوی خود نگه داشت (حسینی منشی، ۱۹۷۴: ۳۵). برخی پژوهش‌گران بر این باورند که احمدخان در بیست سالگی پس از مرگ برادرش، ذوالفقارخان به اردوی نادری پیوست و چندی بعد در زمره نزدیکان او درآمد و سرانجام به فرماندهی تیره سدوزایی سپاه نادرشاه رسید (غبار، ۱۳۵۹: ۳۵۰). او در لشکرکشی‌های متعدد شاه افشار شرکت کرد و تجربه اندوخت و تا مرگ پادشاه افشاری، ملتزم رکاب وی بود (اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۵: ۳۴).

احمدشاه بر سریر سلطنت

با قتل نادرشاه در سال ۱۱۶۰ ق/۱۷۴۷م و پریشانی اردوی او، احمدخان به سرکردگی دسته‌ای از افغانان به خون‌خواهی نادرشاه، به دفاع از حرم وی همت گمارد. به دیگر سخن، او پاس حقوق اوجاق را مرعی داشت. مورخی می‌نویسد:

در این حالت یکی از خدام حرم اعلی حضرت نادرشاه، احمدخان را از این قضیه (قتل نادرشاه) آگاه نمود. او با سه‌هزار سوار از دسته ابدالی و سوار ازبکیه تن به سلاح آراسته، تا بامداد پاسداری حرم شاهی را کرده و صبح هنگام با گروهی اوباش قزلباش و اشرار افشار که دست به تاراج اموال

پادشاهی گشوده بودند، درآویخته، ایشان را هزیمت داد و مال و منال همه را به تصرف آورد و بانوی حرم اعلی حضرت نادرشاه، به جایزه این خدمت او، دو قطعه الماس که به کوه نور و دریای نور معروف و مشهور و از محمدشاه گورکانی به اعلی حضرت نادرشاه رسیده، در بازوبند حرمش می‌بودند، کوه نور را با یک دانه فخرج^۱ بی نظیر، به احمدخان اعطا کرد. (کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۲)

اما آن‌گاه که خان افغان، ستیز با مدعیان دولت نادری را بیهوده دید، با به دست آوردن مهر او و الماس کوه نور، همراه با دیگر سران افغان عازم قندهار شد (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۴۲۶؛ مروی، ۱۳۶۴: ج ۳، ۱۱۹۶). احمدخان با رسیدن به قندهار، زمینه‌های تشکیل حکومت جدیدی را برای خود فراهم ساخت.

تأثیر آموزه‌های نادرشاه در بازآفرینی پایگاه سلطنت احمدشاه

کوتاه‌زمانی پس از مراجعت افغان‌های سپاه نادر به قندهار و پس از رسیدن آنان به این شهر، زمزمه‌هایی برای انتخاب فرماندهی عالیه و خانی از سوی تیره‌های افغان آغاز شد. احتمال می‌رود ضعف شخصیت و ناتوانی نورمحمدخان در جلب حمایت رؤسای تیره‌ها، به‌ویژه تمهیدات احمدخان برای تصاحب منصب خان علیزایی، علل اساسی تشکیل شورا یا لویه‌جرگه^۲ «مزار شیر

۱. نام یاقوتی از جواهرت خاصه محمدشاه بابر بود که به تصرف نادرشاه درآمد.

۲. «لویه جرگه» واژه‌ای پشتو که به معنای جرگه بزرگ است. واژه «جرگه» نیز در زبان فارسی به معنای گروه و صف آمده است. جرگه در کاربردهای سیاسی - اجتماعی، به معنای گردهمایی است. به دیگر سخن، هر مجلس و اجلاسی که برای تصمیم‌گیری، نظرخواهی و مشورت درباره یک امر محلی، ملی و قومی برگزار شود، جرگه است. منظور از تشکیل جرگه‌ها چاره‌جویی، رسیدگی و تصمیم‌گیری همگانی درباره مسئله‌ای سیاسی - اجتماعی است.

در اصطلاح خاص، لویه جرگه به معنای «گردهمایی بزرگ سران قبایل افغانستان» است. لویه جرگه بزرگ‌ترین مجمع بزرگان و شخصیت‌های قومی و اجتماعی کشور افغانستان به شمار می‌رود و در موارد بحرانی در افغانستان تشکیل می‌شود. نخستین جرگه در سال ۱۱۶۰ هجری/ ۱۷۴۷ میلادی برگزار شد که سرنوشت و آینده کشور تازه‌ای به نام افغانستان را رقم زد؛ بدین‌گونه که پس از قتل نادر شاه افشار، نخستین لویه جرگه در ماه اکتبر ۱۷۴۷ میلادی/ ۱۱۶۰ قمری، در مزار شیر سرخ، در داخل قلعه نظامی نادرآباد برگزار شد و نه روز به درازا کشید. پس از نه روز مباحثه میان سران اقوام

سرخ»^۱ بوده است. بر اساس شواهد می‌توان گفت غالب خوانین افغان قندهار در کنار گذاشتن نورمحمدخان اتفاق نظر داشتند، اما درباره جانشین او به توافقی قطعی نرسیده بودند. مشهورترین خوانین حاضر در مجلس مشاوره مزار شیر سرخ عبارت بودند از:

۱. نورمحمدخان علیزایی؛

۲. احمدخان ابدالی؛

۳. حاجی جمال خان احمدزایی، از طایفه بارکزایی؛

۴. موسی خان اسحاقزایی، مشهور به دیکی؛

۵. محبت خان فوفلزایی؛

۶. نصرالله خان نورزایی؛

۷. میر هزارخان الکوزایی (حسینی منشی، ۱۹۷۴: ج ۱، ۱۲۳).

بر اساس نقشی که درویشی به نام صابرشاه در مجلس مشاوره مزار شیر سرخ ایفا کرد، می‌توان چنین حدس زد و ادعا کرد که خان سدوزایی، از همان زمان مراجعت به سوی قندهار و ترک قوچان، قصد کنار نهادن نورمحمدخان و کسب منصب قدرت را داشته است.

بر اساس نقلی دیگر، هنگامی که نادرشاه به قتل رسید، صابرشاه نیز همراه احمدخان عازم قندهار گردید و با او به نادرآباد وارد شد (گلستانه، ۱۳۴۴: ۶۰). در *سراج التواریخ* چنین آمده است:

چون هیاهو افزایش یافت، صابرشاه به‌پاخاست و با ادعای حصول صلاحیت احمدخان بر اساس کشف و شهود، خوشه گندمی برگرفت و به عنوان افسر سلطنت، بر کلاه خان سدوزایی نصب کرد و گفت: این جیغه توست و تو پادشاهی! ... وی را بر تختی از گل نشانید و او را شاه خطاب کرد و در دوران لقب داد. (کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۲)

احمدشاه نیز به پاس این مهم، هر یک از طوایف درانی را به فراخور حال، به منصب

غلزایی، پوپلزایی، نورزایی، سدوزایی و دیگران، احمدشاه ابدالی از قوم سدوزایی به عنوان پادشاه برگزیده شد.

۱. منطقه‌ای در نادرآباد قندهار.

و خدمتی سربلند گردانید.

یکی از پژوهش‌گران تاریخ افغانستان، یکی از علل اصلی انتخاب احمدخان سدوزایی به پادشاهی را چنین تبیین می‌کند:

از آن‌جا که قبیله احمدخان به لحاظ قدرت سیاسی از جایگاه چندان بالایی برخوردار نبود، سران افغانی در لویه‌جرگه خود، وی را انتخاب کردند که اگر روزی بر خلاف مصالح رفتار کرد، کنار نهادن وی سهل باشد؛ زیرا در این زمان نسبت قبیله سدوزایی به بارکزیایی، یک به ده بود. (حبیبی، ۱۳۴۹: ج ۲، ۸۶)

مورخان افغان، این مجلس را مبدأ تأسیس سلطنت درانی در افغانستان به شمار آورده‌اند. بی‌گمان اقدام احمدخان در تأسیس این مجلس، تقلیدی بود که وی در قلمروی کوچک، از اقدام نادرشاه در تشکیل شورای مشورتی دشت مغان و تثبیت سلطنت خویش انجام می‌داد. لویه‌جرگه نادرآباد، حکومت احمدخان در قندهار را بنیان نهاد، اما درواقع آن‌چه به سلطنت احمدخان و ارتقای او از مقام خان پایین‌مرتبه به یک حاکم قدرتمند و سپس سردار مهاجم به شهرهای اطراف کمکی شایان کرد، دستیابی احمدشاه به مالیات کابل و پیشاور بود.

گفتنی است هم‌زمان با سلطه احمدخان بر قندهار، ورود ناصرخان - حاکم پیشاور و کابل - و محمدتقی‌خان شیرازی به قندهار، فرصتی مناسب برای او به وجود آورد. این دو تن که حامل مالیات چندساله سند، پنجاب و کابل - که شامل ۲۶ کروور روپیه نقدی و جنسی - برای نادرشاه بودند، چاره‌ای جز تسلیم این دارایی‌ها به احمدشاه نداشتند (گلستانه، ۱۳۴۴: ۶۰). تصرف این اموال، پشتوانه مالی کافی را برای اقدامات بعدی احمدشاه فراهم ساخت.

نویسنده *سراج التواریخ* می‌گوید:

از اتفاقات حسنه در چنین وقت که اعلی‌حضرت احمدشاه اعلان سلطنت نمود، تقی‌خان - از سرداران اعلی‌حضرت نادری - با نواب ناصرخان - حاکم کابل و پیشاور - مالیات چندساله هر دو مملکت را - که ۲۶ کروور روپیه بود - برای اعلی‌حضرت نادرشاه می‌بردند، وارد قندهار شدند و اعلی‌حضرت احمدشاه - که این گنج رایگان را از عطایای حضرت یزدان دانسته - ضبط کرد.

نقدینه‌های بادآورده چنان فراوان بود که احمدخان را به اندیشه ضرب سکه به نام خویش انداخت. چون اعلی‌حضرت احمدشاه آن نقدینه بادآورده را مالک شد، همه را گداخته، به نام خویش مزین و بدین بیت مسجع و مروج گردانید:

حکم شد از قادر بی‌چون به احمد پادشاه

سکه زن بر سیم و زر از پشت ماهی تا به ماه
یکی از مورخان ایرانی معاصر وی نیز دست و دل‌بازی‌های احمدشاه را در بذل و بخشش به سران افغان، دلیل اصلی انتخاب او به پادشاهی می‌داند:

احمدشاه افغان بعد از سپری شدن دولت نادری با فوجی از افغان‌ها هم‌داستان [شد] و به قدر امکان و دسترس، دست به خزانه رسانیده، آنچه منصب بود، کسب و ... در صوب قندهار... به دانه احسان، مرغ دل وحشی صفتان افغان را صید [کرد] و در میان امثال و اقربان، لوای برتری برافراشت. (گلستانه، ۱۳۴۴: ۶۰)

احمدخان - که اکنون خود را شاه نامیده بود - دیگر نمی‌توانست خاتم قبلی خویش را به کار گیرد. از این‌رو برای خود مهری ساخت که بر یک روی آن «الحکم لله، یا فتاح» و بر روی دیگر آن «احمدشاه دُر درانی» حک شده بود و فرامین و احکام بدان شرفیاب گردانید (کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۳).

فتوحات احمدشاه درانی در کابل و پیشاور

احمدشاه پس از استحکام پایه‌های قدرت خود در قندهار، تصمیم به فتح کابل گرفت. در آن زمان کابل در زمره متصرفات پادشاهان بابری هند بود. با نزدیک شدن احمدشاه به کابل، رؤسای قبایل افغان و قزلباش ساکن با او همکاری کردند و احمدشاه در سال ۱۱۶۰ ق/ ۱۷۴۸ م کابل را بدون جنگ، تصرف کرد. کاتب هزاره می‌نویسد:

اعلی‌حضرت احمدشاه پس از انتظام مهم قندهار و نظم و نسق امور آن دیار، به عزم کشورگشایی و تنبیه ناصرخان با لشکر شایان از قندهار، روی تسخیر به سوی کابل و پیشاور آورد. (همو)

هنگامی که احمدشاه به سوی کابل شتافت، با استفاده از رعب و هراس ناصرخان، با

سهولت بر کابل چیره شد. ناصرخان که ناگزیر پا به فرار گذاشته بود از پادشاه گورکانی استمداد جست (الفینستون، ۱۳۷۶: ۴۸۵). به درستی روشن نیست که چرا ناصرخان با شنیدن خبر پیشروی احمدخان و به‌رغم نیت اولیه‌اش مبنی بر مقابله با شاه درانی، کابل را رها کرد و دست به چنین فراری زده است؛ فراری که نه‌تنها به غلبه احمدشاه بر کابل انجامید، بلکه محرک وی برای عزیمت به سند و پیشروی تا لاهور نیز شد (کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۳؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۵: ۴۶).

احمدشاه پس از استقرار در ارگ‌شهر کابل، درصدد تدارک لشکرکشی علیه ناصرخان به پیشاور برآمد. با نزدیک‌شدن قوای احمدشاه به پیشاور، بار دیگر ناصرخان سیاست فرار را در پیش گرفت. چنین بود که احمدشاه بر این منطقه نیز مسلط شد و کمی بعد، ناصرخان متواری و سرگردان را وادار کرد وارد پیشاور شود و تسلیم وی گردد (حسینی منشی، ۱۹۷۴: ج ۱، ۸۳-۸۴؛ کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۳).

با سقوط پیشاور و پایان دوره مقاومت ناصرخان، احمدخان حاکم بلامنازع قندهار تا پیشاور شده بود؛ حاکمی که نخستین مرحله بسط قدرت و اقتدارش بیشتر در پرتو بی‌کفایتی ناصرخان شکل گرفت.

گفتنی است ناصرخان حاکم افشاری کابل و پیشاور بود و دوام و بقای او در قدرت، موجب کاهش اقتدار احمدشاه درانی می‌شد؛ بر فرض این‌که احمدشاه حتی اگر ادعای جانشینی نادرشاه را نیز در سر نمی‌پروراند، باز برای تثبیت همان قدرت محدود خویش نیازمند امنیت پیرامون و کسب منابع ثروت، مالیات و خراج از قدرت‌های هم‌جوار بود. افزون بر این، کابل و پیشاور از نظر اقتصادی و تدارک نیازمندی‌های مالی و اقتصادی سپاه احمدشاه مهم بودند؛ زیرا با تصرف مناطق یاد شده، ثبات و امنیت در قندهار برقرار می‌شد و اطاعت خوانین خرد و بزرگ ایران شرقی از احمدشاه را در پی داشت و نیز با فتح نواحی مذکور، راه هجوم به لاهور و هند گشوده می‌شد.

تسلط احمدشاه بر پیشاور و انتشار خبر تصمیم او بر تصرف لاهور موجب شد حاکم این شهر از سلطان گورکانی استمداد جوید؛ اما سرعت عمل احمدشاه و عبور سریع وی از پنجاب و رسیدن به لاهور باعث شد شاه درانی بتواند پیش از رسیدن قوای کمکی دهلی، خود را به لاهور رساند و آماده تصرف آن شهر شود.

رویارویی شاه درّانی با قوای سلطان گورکانی هند

در هنگام رسیدن احمدشاه به لاهور، به‌رغم قتل نادرشاه، هنوز حیات‌الله‌خان - حاکم منصوب نادرشاه در لاهور که خواهرزاده قمرالدین، وزیر هند نیز بود - بر این منطقه حکومت می‌کرد. نادرشاه، حیات‌الله‌خان را به شهنوازخان ملقب ساخته و او را به حکومت لاهور منصوب کرده بود. حاکم نادری - که جز درخواست استمداد از دربار گورکانی چاره‌ای نداشت - پس از استمداد از محمدشاه، بی‌آن‌که در انتظار قوای دربار هند بماند، در کنار رود جهاب به جنگ با قوای احمدشاه درانی پرداخت، اما به زودی شکست خورد و لاهور را از دست داد (حسینی، ۱۹۷۴: ج ۱، ۱۲۸؛ کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۶). با تسلط احمدشاه بر لاهور، قوای اعزامی هند به فرماندهی شاه‌زاده احمد - پسر سلطان گورکانی و قمرالدین، وزیر هند - به آن‌جا رسیدند.

کاتب می‌نویسد:

از آن سوی، اعلی‌حضرت محمدشاه گورکانی که شه‌زاده احمدشاه، پسر خود را با وزیرالممالک، قمرالدین‌خان اعتمادالدوله و... عزم مدافعه و مقابله با اعلی‌حضرت احمدشاه درانی در برگرفتند. (کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۵)

قوای گورکانیان در سوتلج و حوالی آن - یعنی منطقه‌ای که بر معابر استراتژیک تسلط داشت - استقرار یافت (الفینستون، ۱۳۷۶: ۴۸۶؛ ۳۵۴؛ Sykes, ۱۹۴۰). احمدشاه، در این حال، دست به اقدامی هشیارانه زد و به جای رویارویی با قوای گورکانی، سپاه خویش را برگرفت و از نقطه‌ای بالاتر به محل استقرار باروبنه قوای گورکانی عزیمت کرد و به سهولت باروبنه هندیان را متصرف شد. شاه‌زاده مغول و قمرالدین وزیرکه غافلگیر شده بودند، با دریافت خبر سقوط سرهند با شتاب رهسپار آن‌جا شدند، اما چون مصلحت خویش را در مقابله با احمدشاه ندیدند، در اندیشه مصالحه با امیر درانی افتادند. احتمال دارد رسیدن خبر بیماری محمدشاه گورکانی در گرفتن این تصمیم مؤثر افتاده باشد؛ چنان‌که کاتب می‌نویسد:

اعلی‌حضرت محمد شاه گورکانی ... یک ماه پس از انعقاد رشته مصالحه و فیصله دعوی، بدرود جهان فانی کرده و به دارالبقا شتافت. شه‌زاده [احمد پسر محمدشاه گورکانی] در عرض راه از فوت پدرش آگاه گشته، با دل سوگوار

داخل شاه جهان آباد شده و پس از طی تعزیت بر تخت سلطنت جلوس فرمود.
(کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۶)

به موجب مصالحه‌ای که میان طرفین امضا شد، احمدشاه درانی اراضی متصرفه نادرشاه را در اختیار گرفت (همو) و رود سند به عنوان مرز حکومت هند و احمدشاه معین شد (درانی، ۱۲۹۸: ۱۲۷).

شاه درانی در ادامه هفت سفر جنگی دیگر به هندوستان دارد که ذکر آنها در این مجال نمی‌گنجد؛ اما از نامه‌های وی خطاب به حکام محلی هند، نشان از توسعه قدرت او در این منطقه دارد. در مجموع حملات پی در پی احمدشاه به هند، سنگ بزرگی را از پیش پای استعمار انگلستان در این منطقه برداشت (غبار، ۱۳۵۹: ج ۲، ۶۰۱).

تلاش نافرجام احمدشاه در گسترش قلمرو حکومت به سمت غرب (ایران)

هم‌زمان با تلاش‌های احمدشاه برای استحکام پایه‌های قدرت خود در قندهار و شمال هند، در خراسان نیز علی‌قلی خان افشار - برادرزاده نادرشاه - قدرت را به دست گرفت و خود را علی‌شاه خواند. وی در اقدامی احتیاطی و برای جلوگیری از حمله ابدالی‌ها به قلمرو خود، افراد دودمان عالیشان و میرزایان و پیش‌خدمتان جمعیت درانی را به شمول شاهزاده تیمور - پسر احمدشاه که در مازندران بودند - دستگیر و در کلات نادر زندانی کرد و خبر آن را برای احمدشاه فرستاد (وکیلی فوفلزایی، ۱۳۴۶: ج ۱، ۱۱۵).

ناتوانی علی‌شاه در اداره درست حکومت، باعث چیرگی برادرش ابراهیم‌خان شد. ابراهیم‌خان در ذی الحجه سال ۱۱۶۱ ق/ ۱۷۴۹ م در تبریز تاج‌گذاری کرد؛ اما در مشهد و چند ماه پیش از تاج‌گذاری ابراهیم‌خان، بزرگان خراسان، شاهرخ - نوه نادرشاه - را که زندانی علی‌شاه بود، از بند رهانیده و بر سریر سلطنت نشاندند (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۵۸۷-۵۸۵). با حمایت بزرگان ایران از حاکمیت شاهرخ، اقدامات نظامی ابراهیم‌خان در قم و کاشان فرجامی نیافت و او پیش از رویارویی با شاهرخ به دست سرداران خود دستگیر شد و توسط محافظانش به قتل رسید. از جمله نخستین اقدامات شاهرخ، آزادسازی همسر احمدشاه و فرزند او - تیمور - و روانه ساختن محترمانه آنان به هرات بود (افشار، ۱۳۵۹: ج ۲، ۱۶؛ فرهنگ، ۱۳۷۴: ج ۱، ۱۵۲). وی به امید استمداد

از احمدشاه و با دریافت مبالغی گزاف بدین کار تن داد. با رسیدن تیمور به هرات، در حالی که بیش از دو سال از عمر او نمی‌گذشت، فرمان حکومت این شهر از سوی شاه درانی به نام وی صادر شد.

در شرایطی که خراسان در دست بازماندگان نادر، و افغانستان کنونی در اختیار احمدخان ابدالی قرار گرفته بود، در شمال، غرب و جنوب ایران، مدعیانی برای کسب قدرت سیاسی با یکدیگر جدال می‌کردند. قاجاریان در شمال، آزادخان افغان در آذربایجان و کریم‌خان زند و متحدانش در اصفهان از مهم‌ترین این مدعیان بودند که سرانجام کریم‌خان زند با غلبه بر حریفان، توانست کنترل تمامی قلمرو ایران به استثنای خراسان را در اختیار گیرد (نک: غفاری کاشانی، ۱۳۶۹)؛ اما سردار زند برای تصرف خراسان هیچ کوششی نکرد. عده‌ای این مسئله را به سوگند او در زمان نادرشاه مبنی بر عدم دخل و تصرف مالکانه در خطه خراسان ربط داده‌اند (رستم‌الحکما، ۱۳۴۸: ۳۳۷).

کریم‌خان نه تنها مدعی جانشینان نادرشاه نبود، بلکه نسبت به مناطق متصرفی احمدشاه درانی نیز نظری نداشت و می‌کوشید در تنظیم روابط خارجی‌اش با بازماندگان نادر و احمدشاه، بی‌طرفی خود را حفظ کند. او در پاسخ به تقاضاهای کمک بازماندگان نادرشاه و همچنین احمدشاه، ترجیح داد خود را درگیر اختلافات نکند (بخاری، ۱۸۷۶: ۹۳؛ وره‌رام، ۱۳۶۶: ۱۰۰). این‌گونه برخوردهای کریم‌خان باعث شد برخی پژوهش‌گران چنین نتیجه‌گیری کنند که شاید بین احمدشاه‌درانی و کریم‌خان‌زند درباره خراسان موافقت‌هایی صورت گرفته باشد؛ چنان‌که این دو، حکومت خراسان را به منزله حد فاصل قلمرو خود پذیرفته باشند و از این‌رو کریم‌خان به‌رغم اصرار سرداران سپاه زند مبنی بر مداخله در امور خراسان، هیچ‌گاه به خواسته آنها ترتیب اثر نداد (Foster, ۱۷۹۸: ۱۸۰-۱۸۷).

اما منابع موجود حاکی از آن است که احمدشاه، قصد تصرف تمامی ایران را داشته است.^۱ از جمله این شواهد، فرمان او خطاب به خوانین و رؤسای ترکمان است. در این

۱. عبدالحی حبیبی، محقق و مورخ در عرصه تاریخ افغانستان درباره سال‌های لشکرکشی احمدشاه درانی به خراسان را این‌گونه می‌نویسد: «سال ۱۱۶۳ق، تصرف هرات و مشهد و ناکامی در تصرف نیشابور و بازگشت به هرات؛ سال ۱۱۶۴ق، حمله به نیشابور و تصرف آن؛ سال ۱۱۶۷ق، محاصره

فرمان که در تاریخ شانزدهم شوال ۱۱۶۷/۱۷۵۶ و هم‌زمان با محاصره مشهد نوشته شده، آمده است:

در این وقت که پروردگار عالم، این دولت خداداد را به نواب همایون ما ارزانی فرموده، در عرض راه تون و قاین و غیره ولایت که به تصرف امنای دولت قاهره درآمده، هر چه اسیر مسلمان بود، نجات یافته و حال قلعه مشهد را محاصره داریم. ان شاء الله همین که قلعه فتح شد، به کلی، کل ایران به تصرف آید و میرعلم‌خان هم کمتر از نادر نبود که الحمدلله تعالی نابود گردیده و در سبزوار محصور است. ... تکلیف دین‌داری است که همگی غیرت دین را نموده، با هم متفق شویم. (شهشهانی، ۱۳۳۷: ج ۶، ۱۶۱-۱۶۳)

در *مجمل التواریخ* نیز درباره این هدف احمدشاه نوشته شده است:

شاه ذیجاء (احمدشاه) - که همیشه طایر جنانش در فضای تسخیر ممالک ایران ابدبنیان ... در پرواز می‌بود - مصمم به تسخیر بلاد ایران و با صد هزار لشکر ... از قندهار کوچیده ... [تا به] تسخیر عراق و آذربایجان و فارس بپردازد. (گلستانه، ۱۳۴۴: ۱۰۵-۱۰۳)

در همین راستا احمدشاه برای کامیابی در رسیدن به این اهداف خود، در نامه‌ای از مصطفای سوم - سلطان عثمانی - یاری خواسته بود. وی در این نامه، ضمن بدگویی از پادشاهان صفویه و نادرشاه، در مقابل کوشش‌های خود در شرق ایران، عثمانی‌ها را برای حمله به غرب این کشور دعوت کرد؛ اما سلطان عثمانی به دلیل اوضاع نامناسب حکومتش نتوانست پاسخی مساعد به شاه افغان دهد (جیلانی، ۱۳۴۶؛ افشار، ۱۳۵۹: ج ۲، ۳۱-۳۴).

گفتنی است با گستردگی تضادها و اختلافات خوانین خراسان، احمدشاه با آگاهی از تحولات خراسان کوشید با در پیش گرفتن سیاست تحبیب و ترهیب، راه هرگونه اتحاد مجدد خوانین خراسان علیه خویش را ببندد و بر خراسان مسلط شود. افزون بر این، احمدشاه می‌کوشید خوانین خراسان را جداگانه به سوی خود جلب کند یا هرکدام را با جدا کردن از دیگری سرکوب نماید؛ چون می‌دانست تسلط نهایی بر تمام خوانین، تنها

مشهد و نیشابور؛ سال ۱۱۸۳ق، آخرین حمله به مشهد» (حبیبی، ۱۳۴۹: ۸۸-۹۳).

از طریق غلبه بر مشهد میسر است. از این‌رو در چندین سفر جنگی خود به خراسان در سال‌های ۱۱۶۴-۱۱۸۳ ق/ ۱۷۶۹-۱۷۵۰ م، بارها مشهد را به محاصره خود درآورد^۱ (حسینی منشی، ۱۹۷۴: ج ۱، ۴۶۴).

کاتب در پی یکی از حملات احمدشاه به مشهد و محاصره این شهر می‌نویسد:

اعلی حضرت احمدشاه که شهر مشهد را به محاصره انداخته بود، چون مدت محاصره شش ماه طول کشیده، مشه‌دیان را حال به تباهی رسید؛ لاجرم شاه‌رخ پسران خود را با گروهی از سادات و علما از در استیمن (امان‌خواهی) نزد اعلی حضرت احمدشاه روانه نموده، از حقوق نعمت نادری بدو یادآوری کرده، به حرمت روضه رضوی به مصالحه‌اش راضی کرد، مشروط به این‌که سکه و خطبه به نام اعلی حضرت احمدشاه زده و خوانده شود و مهر فرامین و ارقام و احکام به نام شاه‌رخ باشد. (کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۷)

۱. مورخان افغان همچون ملافیض محمد کاتب و میرمحمد صدیق فرهنگ، ناتوانی محاصره‌شدگان و مورخان ایرانی همچون ابوالحسن غفاری و اعتمادالسلطنه، درماندگی افغانان را دلیل آغاز مذاکرات صلح دانسته‌اند. نویسنده کتاب *گلشن مراد* درباره شروع و پایان این لشکرکشی نوشته است: «احمدشاه ... با سیصد هزار نفر از قشون ... از قندهار آهنگ تسخیر مشهد مقدس نمود. ... در قریه‌ای موسوم به گل شور در دوفرسخی مشهد ... بساط اقامت انداخت. ... القصه، بعد از آن‌که احمدشاه دست آرزو از دامن تسخیر و تصرف مشهد مقدس کوتاه و ... حال لشکریان خود را از نهیب شاه‌زاده نصرالله‌میرزا تباہ دید ... به صلاح و صوابدید جمعی از امرای معتبر خود ... بنا را بر مصالحه نهاده، شاه، ولی‌خان [صدراعظم خود] را ... به خدمت نواب شاه‌رخ فرستاد» (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۶۳۳). بر اساس منابع موجود، دست کشیدن خوانین گُرد از حمایت نصرالله میرزا و خارج ساختن نیروهای خود از مشهد، از مهم‌ترین دلایل تن دادن شاه‌رخ به این مصالحه است. برای مثال، محاصره مشهد در سال ۱۱۸۳ ق/ ۱۷۶۹ م، به علت مقاومت‌های جانانه نصرالله میرزا به درازا کشید و کار بر افغانان به دلیل شبیخون‌های متعدد نصرالله میرزا سخت شد و سرانجام پس از چهارماه محاصره، بار دیگر سخن از مصالحه به میان آمد. در این مصالحه، شاه‌رخ حاضر شد ضمن ضرب سکه به نام شاه افغان، برخی از نواحی خراسان مانند جام، باخزر، تربت حیدریه و خواف را بدو واگذارد و علاوه بر آن، یکی از دختران خود را به ازدواج تیمور - پسر احمدشاه - درآورد و یزدانبخش میرزا - فرزند کوچک خود - را نیز به رسم گروگان به قندهار بفرستد. در مقابل این تعهدات، احمدشاه نیز پذیرفت ضمن رهایی از محاصره مشهد، حکومت شاه‌رخ را بر خراسان به رسمیت بشناسد. به دنبال این مصالحه، احمدشاه در هشتم ماه صفر ۱۱۸۴/ ۱۷۷۰ م، مشهد را به سوی قندهار ترک کرد (کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۱۷-۲۰؛ متولی، ۱۳۸۳: ۱۳۵).

شاهرخ نیز پس از انعقاد قرارداد مصالحه، مهر خود را بدین بیت مسجع و محکک ساخت:

یافت از الطلاف احمد پادشاه شاهرخ بر تخت شاهی تکیه‌گاه می‌توان گفت آنچه موجب موفقیت احمدشاه در خراسان و غارت مردم این سرزمین شد، توانمندی نظامی افغان‌ها نبود، بلکه دلیل اصلی آن توفیق، گسستگی قدرت و رقابت‌های خوانینی بود که حتی درک منافع خویش در مقابل دشمن خارجی را نیز از دست داده بودند (زرگرنژاد، ۱۳۸۱: ۷۰). افزون بر این، رقابت‌های دو فرزند شاهرخ بر سر مقام ولیعهدی و نیابت سلطنت، در شرایطی که دولت افشار به انسجام و اتحاد داخلی نیازی فراوان داشت، اجازه نداد شاهرخ از این وضعیت برای ایجاد تعادل و موازنه به منظور تقویت حکومت خود استفاده کند. در ضمن نابینایی شاهرخ و گردن‌کشی‌های حکام محلی خراسان نیز بر پیچیدگی اوضاع افزوده بود. در مجموع اگرچه شاهرخ به ظاهر سیادت احمدشاه را پذیرفت، ولی در عمل مانند پادشاهی مستقل حکم می‌راند و از مهری که نشان‌گر اطاعتش از احمدشاه باشد، استفاده نمی‌کرد و جانشینان نادر در خراسان همانند حکومتی بی‌طرف میان دولت‌های حاکم بر غرب و شرق خراسان عمل می‌کردند.

پیامد عملکرد احمدشاه درانی در هندوستان

در دوره حکمرانی احمدشاه، حکومت هند بیش از گذشته گرفتار منازعات امرا و جنگ قدرت‌های درباری، کشمکش‌های مسلمانان، راجه‌ها، مهارت‌ها و دیگر متنفذان محلی بود (برای آگاهی بیشتر از سفرهای جنگی احمدشاه درانی به هند، نک: فرخ، ۱۳۷۱: ۹۹-۸۷).

گفتنی است حکام مسلمان شمال هند که به سبب افزایش قدرت مراته‌ها خود را در خطر می‌دیدند، از احمدشاه درانی برای حمله به هند دعوت کردند (۴۳۵- ۴۳۱: Sarkar, ۱۹۳۳). احمد شاه نیز برای سرکوب مراته‌ها در سال ۱۱۷۰ق/۱۱۵۷م به هند لشکر کشید و پس از تصرف لاهور، عازم دهلی شد. عمادالملک وزیر که با مراته‌ها همکاری داشت، گریخت و دهلی به دست افغان‌ها افتاد. در ضمن احمدشاه در نبرد بانپت، نزدیک دهلی - که در سال ۱۱۷۴ق/۱۷۶۱م روی

داد - مراته‌ها را سخت درهم شکست و غنایمی فراوان به چنگ آورد (اوراما، ۱۳۵۱: ۳۳، ۴۰، ۱۰۹، ۱۲۸).

نبرد بانپت - که از مهم‌ترین جنگ‌های مسلمانان و هندوان به شمار می‌رود - به اخراج مراته‌ها از صحنه سیاسی هند و نیز ضعف دولت مرکزی گورکانیان انجامید. از پیامدهای دیگر نبرد بانپت، شورش سیک‌ها در پنجاب بود که خطری جدی برای حکمرانان شمال هند و افغان‌ها به شمار می‌رفتند. آنان پس از جنگ بانپت و خروج افغان‌ها، بر شمال هند و لاهور چیره شدند، اما طولی نکشید که بار دیگر احمدشاه درانی در سال ۱۱۷۵ق/۱۷۶۱م به لاهور هجوم برد و در نبردی سیک‌ها را قتل عام کرد (حسینی، ۱۹۷۴: ج ۲، ۱۰۴۵-۱۰۷۵).

چنان‌که از نامه‌های فرمان‌دار انگلیسی بنگال به هیئت مدیره در لندن پیداست، حکومت هند بریتانیا در سال‌های ۱۱۷۵-۱۱۸۴ق، زمانی که احمدشاه با سیک‌ها مشغول نبرد بود، به دنبال فرصتی بودند که برای نفوذ به دستگاه حکومتی هند راهی بیابند (Sinha, ۱۹۸۵: ۶۲۴-۶۳۴). از این رو با خروج احمدشاه درانی از هند، راه برای نفوذ نیروهای بریتانیا در بنگال آماده شد، به گونه‌ای که حکومت هند انگلیس پس از نبرد بکسار در سال ۱۷۶۴-۱۷۶۵م/۱۱۷۸-۱۱۷۹ق، کاملاً بر بنگال سیطره یافت (Datta, ۱۹۶۵: ۲۴-۲۵).

در مجموع عملکرد سیاسی و نظامی و مرگ احمدشاه و پیش از آن قتل نادرشاه برای انگلیسی‌ها - که در حال افزایش نفوذ خود در هند بودند - فرصتی مطلوب ایجاد کرد. انگلستان برای رویارویی با نفوذ قدرت‌های رقیب بر آن شد که میان خود و ایران و روسیه، منطقه‌ای حایل به وجود آورد. بر اساس همین سیاست بود که مرزهای خاوری ایران در معرض تغییرات متعدد قرار گرفت. بنابراین تثبیت دولت افغانستان و ظهور بلوچستان بریتانیا (پاکستان) مولود این سیاست بود (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۲۶۰).

پایان زندگانی احمدشاه و شمه‌ای از صفات او

احمدشاه پس از تشکیل حکومت و اداره نظامی و نظم و نسق لشکر، به جمع‌آوری سپاهیان بسیاری اقدام کرد. در سپاه احمدشاه از اقوام افغانستان اعم از بلوچ، پشتون، ازبک، قزلباش، هزاره و تاجیک حضور داشتند. او که در ارتش نادر خدمت کرده و با

اصول تشکیلات دولتی آشنا بود، همان اصول و تشکیلات را در نظام اداری دولت خود اجرا نمود.

مقایسه فهرست القاب و مناصب دیوانی روزگار احمدشاه، تداوم اصول و عملکرد اداری روزگار صفوی را نیز نشان می‌دهد (وکیلی فوفلزایی، ۱۳۶۴: ۳۷۰-۴۰۷)؛ اما با وجود شباهت ظاهری، میان دو دولت درانی و صفوی، تفاوت‌های اساسی نیز وجود داشت. مهم‌تر از همه، وابستگی قدرت احمدشاه و پیوندش با خان‌های نیرومند بود و علل گسترش سریع قلمرو درانی و زوال آن را نیز می‌توان در این پیوند جست. به دیگر سخن، دولت درانی، آمیزه‌ای از تشکیلات مغولی و صفوی نظام قبیله‌ای - فئودالی بود (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۴۷). در عین حال، احمدشاه به پیروی از صفویان، یک نیروی نظامی همچون قزلباشان از افراد غیرپشتون به نام «غلامان شاهی» سازمان داد و در تنظیم این نیرو از تجربیات تقی‌خان شیرازی بهره جست (حسینی، ۱۹۷۴: ج ۱، ۶۷).

احمدشاه درانی در واپسین ماه‌های حیاتش در اقدامی که بی‌تجربگی سیاسی در آن هویدا بود، قلمرو خود را بین فرزنداناش تقسیم کرد. وی در این تقسیم‌بندی هرات را به تیمور، قندهار را به سلیمان و کابل را به پرویز سپرد. با مرگ احمدشاه، تیمور در هرات به تخت سلطنت نشست و خود را تیمورشاه خواند و سلیمان هم با استفاده از نفوذ پدرهمسر خود - شاه‌ولی‌خان، صدراعظم احمدشاه - در قندهار تاج‌گذاری کرد (کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۴۸).

تیمور در روابط خود با جانشینان نادر تقریباً همان سیاست پدر را پی گرفت. وی نیز عقیده داشت زوال سلطنت شاهرخ در خراسان باعث رشد و ترقی دو رقیب عمده درانیان در غرب - یعنی زندیه و قاجاریه - می‌شود. از این‌رو کوشید جانشینان نادر، قلمرو موروثی خود را به همان شکل محدود در مشهد و اطراف آن حفظ کنند. افزون بر این، خویشاوندی او با شاهرخ افشار - که گوهرشادبیگم، دختر شاهرخ را در نکاح خودداشت - نیز می‌توانست در رعایت حال افشاریان از طرف تیمور اثرگذار باشد.

احمدشاه ابدالی با این‌که خود سنی‌مذهب بود، برخلاف برخی از پادشاهان بعدی افغانستان، تعصبی نسبت به شیعیان نداشت و عده زیادی از قزلباشان و فارسی‌زبانان شیعه‌مذهب را در سازمان نظامی و اداری خود به کار گرفت (رستم التواریخ، ۱۳۴۸:

(۲۳۱-۲۲۷).

به باور بیشتر مورخان، احمدشاه مردی معتدل، پرهیزکار، با اراده و اهل علم و ادب بود و اشعاری به زبان پشتو از او باقی مانده است. وی واقف لاهوری را به دربار خویش دعوت کرد و در سیالکوت از نظام‌الدین عشرت - شاعر فارسی‌سرای - خواست شرح احوالش را به نظم درآورد و واقف، شاهنامه/حمدیه را در همین موضوع سرود (فرهنگ، ۱۳۷۴: ج ۱، ۱۳۵). احمدشاه در سال ۱۱۷۴ ق/ ۱۷۶۱ م شهر جدیدی در قندهار بنا کرد و آن را «اشرف البلاد احمدشاهی» نامید^۱ (وکیلی فوفلزایی، ۱۳۶۴: ۱۹۹). شاه درانی سرانجام در سال ۱۷۷۳/۱۱۸۶ و پس از بیست و هفت سال پادشاهی و به دنبال یک بیماری پوستی در محلی به نام کوه توبه در نزدیکی قندهار درگذشت و در همان‌جا به خاک سپرده شد (کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ۴۰؛ غبار، ۱۳۵۹: ج ۲، ۵۹۸).

نتیجه

احمدخان ابدالی که در کشمکش‌های بین دو رقیب ابدالی و غلجایی، گرفتار و در قندهار زندانی شده بود، به دست سپاه نادرشاه از بند رهایی یافت. وی پس از توقیف یک‌ساله در مازندران، به دربار شاه افشار فراخوانده شد و از ملتزمان رکاب نادرشاه گشت. کاردانی‌های احمدخان در خدمت به شاه افشار، زمینه پیشرفت و ترقی او را فراهم ساخت. نادرشاه با پی بردن به این توانایی‌ها، او را فرمانده سربازان ابدالی کرد و سپس منصب خزانه‌داری سلطنت و ریاست نگهبانان مخصوص خود را به وی واگذاشت.

خلاً قدرتی که با قتل نادر به وجود آمد، باعث ظهور چند حکومت محلی در ایران

۱. این شهر بعد از سقوط امپراتوری نادری با نقشه معماران ایرانی و هندی به نام «احمدشاهی» و مقلب به «اشرف البلاد» بنا شد. شهر به شکل مستطیل بی‌قاعدۀ بنا یافته، در اطراف آن حصاری بلند با برج‌هایی به فواصل معین از گل و خشت کشیده شده و شش دروازه داشت. ارگ شاهی در سمت شمال شهر، دارای حصاری جداگانه بود. شهر، چهار بازار اصلی داشت که از تقاطع دو جاده مستقیم تشکیل شده بود و در نقطه تقاطع آنها گنبدی بلند به نام چهارسوق ساخته بودند. تاریخ بنیان‌گذاری شهر احمدشاهی را سال ۱۷۶۱ میلادی نوشته‌اند.

بزرگ شد. از جمله احمدشاه با پشتیبانی قبایل پشتون - که بخش اعظم سپاه او را تشکیل می‌دادند - و با استفاده از آشفتگی اوضاع و نابسامانی سلطنت تیموری هند، توانست قلمرو حکومت خویش را گسترش دهد.

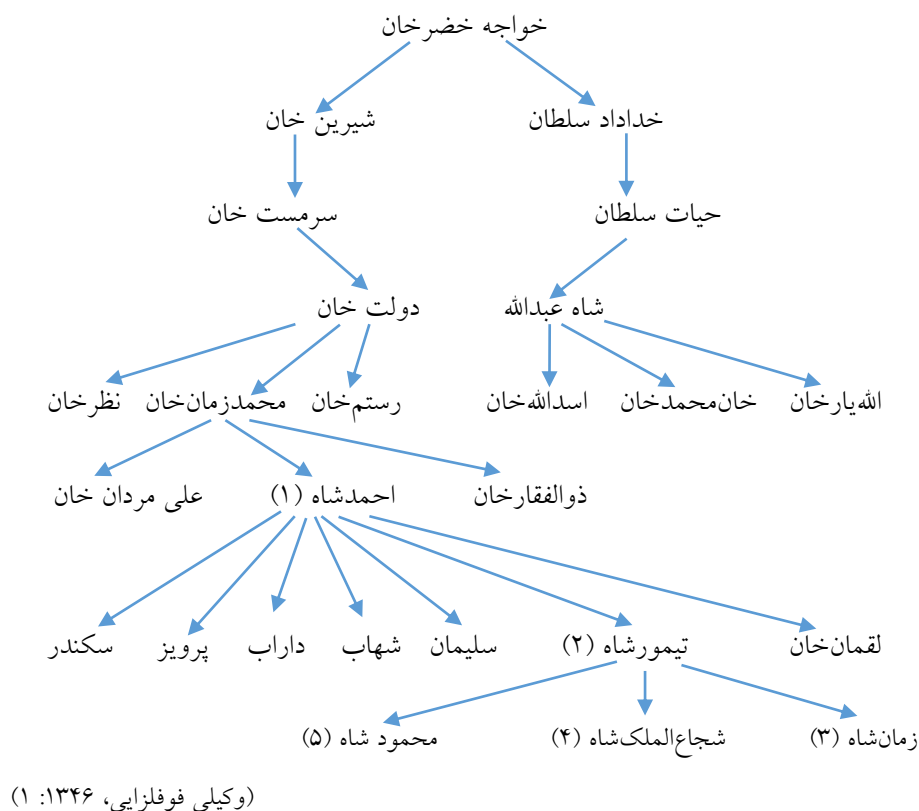
با این که احمدشاه در آغاز، فکر جدا ساختن افغانستان از ایران را در سر نمی‌پروراند و می‌خواست همچون پادشاهان سلسله‌های مختلف بر تمامی یا بخشی از قلمرو ایران حکم براند، اما وجود شرایط خاص سیاسی و اجتماعی در عمل، او را به راهی کشاند که بعدها نتیجه آن، چیزی جز جدایی افغانستان و ایران از یکدیگر نبود.

با اعلام پادشاهی احمدخان ابدالی در قندهار، یکی از مهم‌ترین گام‌های تجزیه قلمرو خراسان برداشته شد. این تجزیه، تنها در بعد سیاسی و جغرافیایی بود و از نظر فرهنگی، حوزه حاکمیت احمدخان هنوز بخشی از قلمرو فرهنگی خراسان بزرگ و ایران به شمار می‌رفت.

چنان‌که شواهد تاریخی نشان می‌دهد، احمدشاه درانی قصد تصرف ایران را داشت و در همین راستا برخی مورخان، متصرفات احمدشاه را از غرب خراسان تا سرهند (سند) و از آمودریا تا دریا (اقیانوس هند) نوشته‌اند؛ اما منتهای متصرفات احمدشاه در غرب - که بتوان آن را در زمره متصرفات وی به شمار آورد - نیشابور بوده است. بنابراین وجود حکومت‌هایی همچون بازماندگان نادر در خراسان، خوانین قاجار در شمال و امرای زندیه در جنوب ایران از یک سو و استقرار پایگاه اجتماعی و هسته فعالیت‌های نظامی احمدشاه در شرق ایران و تکیه وی بر نظام اقتصادی و اجتماعی جامعه قبیله‌ای افغان از سوی دیگر، به نخستین پادشاه درانی اجازه داد که بتواند در غرب متصرفاتش پیشرفت‌هایی درخور توجه داشته باشد. وی به همین دلیل کوشید ناکامی‌های خود را در غرب با حمله به هند و تصرف مناطقی از قلمرو حکومتی گورکانیان جبران سازد. ناکامی احمدشاه در سلطه بر تمامی خاک ایران، این تصور را در ذهن برخی مورخان - به‌ویژه مورخان افغان - ایجاد کرد که هدف اصلی وی، به استقلال رسانیدن جامعه افغانان از ایران بوده است.

حملات پی در پی احمدشاه به هند، سنگی بزرگ از پیش پای استعمار انگلستان در این منطقه برداشت؛ زیرا در پی قشون‌کشی احمدشاه درانی به هند، او ابتدا با مقاومتی

شدید از سوی رهبر مهاراتاها روبه‌رو شد، اما سرانجام توانست با بهره‌گیری از اختلافات داخلی هند - به‌خصوص با جلب حمایت شجاع‌الدوله - درحالی که دهلی توسط قوای مهاراته تصرف شده بود، در نبرد پانی‌پت در سال ۱۱۷۴ق پیروز شود و بزرگ‌ترین موفقیت خویش در هند را به دست آورد. این پیروزی با خرسندی مقامات حکومت هند انگلیس همراه شد؛ چرا که مهاراته‌ها در این زمان از دشمنان جدی انگلیسی‌ها بودند و برای تداوم حیات تجاری آنان در هند، خطری بزرگ شمرده می‌شدند. بنابراین، این مهم به هند بریتانیا فرصت کافی داد پایگاه خویش را که در جنگ پلاسه در سال ۱۱۷۰ق/ ۱۷۵۷م در بنگال به دست آورده بود، استحکام بخشد.



منابع

- استرآبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۴۱ش)، *جهان‌گشای نادری*، به اهتمام: سید عبدالله انوار، تهران، انجمن آثار ملی.
- اعتضاد السلطنه، علیقلی میرزا (بی‌تا)، *تاریخ وقایع و سوانح افغانستان*، تصحیح: میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.
- افشار، محمود (۱۳۵۹ش)، *افغان‌نامه*، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار.
- الفنستون، مونت استوارت (۱۳۷۶ش)، *افغانان*، ترجمه: محمدآصف فکرت، مشهد، بی‌نا.
- اورما، بیرندر (۱۳۵۱ش)، «شرکت هند شرقی انگلیس و افغانان»، ترجمه: فقیرمحمد خیرخواه، مجله *آریانا*، سال سی‌ام، شماره ۴ و ۶، کابل.
- بخاری، عبدالکریم (۱۸۷۶م)، *تاریخ آسیای مرکزی و افغانستان*، پاریس، بی‌نا.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر (۱۳۵۷ش)، *ترجمه تاریخ بیهیمی*، به اهتمام جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جیلانی جلالی، غلام (۱۳۴۶ش)، *نامه احمدشاه درانی به سلطان مصطفی سوم عثمانی*، کابل، انجمن تاریخ.
- حبیبی، عبدالحی (۱۳۴۹ش)، *تاریخ مختصر افغانستان*، کابل، انجمن تاریخ و ادب افغانستان.
- حسینی فسایی، حاج میرزا حسین (۱۳۶۷ش)، *فارس‌نامه ناصری*، تصحیح: منصور رستگار فسایی، تهران، امیرکبیر.
- حسینی منشی، محمود (۱۹۷۴ش)، *تاریخ احمدشاهی*، مسکو، آکادمی علوم اتحاد شوروی.
- درانی، دوست‌محمدخان (۱۲۹۸ق)، *تاریخ سلطانی*، بمبئی، بی‌نا.
- رستم‌الحکما، هاشم (۱۳۴۸ش)، *رستم‌التواریخ*، تصحیح: محمد مشیری، تهران، سپهر.
- زرگرزاد، غلامحسین (تابستان ۱۳۸۱ش)، «تأسیس و گسترش فرمان‌روایی احمدخان سدوزایی»، *شناخت*، شماره ۳۴، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.

- سیفی هروی، سیف بن محمد بن یعقوب (۱۳۶۲ش)، *تاریخ‌نامه هرات*، به کوشش: محمدزبیر صدیقی، کلکته، بی‌نا.
- شهشهرانی، حسین (۱۳۳۷ش)، «فرمان تاریخی احمدشاه درانی»، *فرهنگ ایران زمین*، سال ششم، تهران.
- عتبی، محمد بن عبدالجبار (۱۳۵۷ش)، *ترجمه تاریخ یمینی*، تهران، چاپ جعفر شعار.
- غبار، میرغلام محمد (۱۳۵۹ش)، *افغانستان در مسیر تاریخ*، قم، پیام مهاجر.
- غفاری کاشانی، ابوالحسن (۱۳۶۹ش)، *گلشن مراد*، به اهتمام: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، زرین.
- فرخ، سید مهدی (۱۳۷۱ش)، *تاریخ سیاسی افغانستان*، قم، نشر احسانی.
- فرهنگ، میرمحمد صدیق (۱۳۷۴ش)، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، قم، وفایی.
- قدوسی، محمدحسین (۱۳۳۹ش)، *نادرنامه*، مشهد، بی‌نا.
- کاتب هزاره، فیض بن محمد (۱۳۷۲ش)، *سراج التواریخ*، تهران، انتشارات بلخ.
- کهزاد، احمدعلی (۱۳۵۵ش)، *رجال و رویدادهای تاریخی*، کابل، بی‌نا.
- گریگوریان، وارتان (۱۳۸۸ش)، *ظهور افغانستان نوین*، ترجمه: علی عالمی کرمانی، تهران، عرفان.
- گلستانه، ابوالحسن بن محمدامین (۱۳۴۴ش)، *مجمل التواریخ*، به اهتمام: مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
- گمنام (۱۳۴۰ش)، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، به کوشش: منوچهر ستوده، تهران، طهوری.
- لکه‌پارت، لارنس (۱۳۴۳ش)، *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*، ترجمه: مصطفی قلی عماد، تهران، مروارید.
- متولی، یوسف (۱۳۸۳ش)، *افغانستان و ایران*، مشهد، مؤسسه چاپ آستان قدس رضوی.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۸ش)، *امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران*، تهران، شیرازه.

- مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل (۱۳۶۲ش)، *مجمع التواریخ*، تصحیح: عباس اقبال آشتیانی، تهران، طهوری و سنایی.
- مروی، محمدکاظم (۱۳۶۴ش)، *عالم‌آرای نادری*، تصحیح: محمدامین ریاحی، تهران، زوار.
- نیر، محمد انوار (۱۳۴۳ش)، «ابدالی، سدوزایی، درانی»، *مجله آریانا*، سال بیست و دوم، شماره ۱۱-۱۲، کابل.
- ورهرام، غلامرضا (۱۳۶۶ش)، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند*، تهران، معین.
- وکیلی فوفلزایی، عزیزالدین (۱۳۴۶ش)، *درة الزمان فی تاریخ زمان‌شاه*، کابل، انتشارات سلطنتی کابل.
- _____ (۱۳۶۴ش)، *تیمورشاه درانی*، کابل، انجمن تاریخ.
- هروی، نعمت‌الله (۱۳۸۲ق)، *تاریخ خان جهانی و مخزن افغانی*، به کوشش: سید محمد امام‌الدین، داکا، بی‌نا.
- Datta, k (1965), *Shah Alam II And the East india company*, Calcutta.
- Foster, George (1798), *A Journey from Bengal to England, through the ... and Persia*, London.
- Sarkar, jadunath (1933), "An original account of Ahmad shah Durrani campaigns in India and the battle of Panipat", *Islamic culture*, Vol.VII, Hyderabad.
- Sinha, n.k (1985), "The Durrani Menace And the British North- West Frontier Problem in the Eighteenth Century", *The Indian Historical Quarterly*, Vol.XI, delhi.
- Sykes, Sir percy (1940), *A History of Afghanistan*, London.